

مسنون



نشریه مرکزی سازمان اقتصادی و حکومیت افغانستان

دلوحوت ۱۳۶۸ ش، جمادی آخر - فبروری ۱۴۱۰ م، شمداده ۱۴۵ - سال دو

تائکست های جبهه شمالشرق
هدایت داده شد تا به مقابله
پرداخته دشمن را به عقب براند.
تائکست های ما دلارانه در
میان آتش سهمیکن سلاح دشمن
به پیش تاخته دشمن را از
مواضعی که به دست آورده
و جا بجاشده بود به عقب راندند.
از طرف جنوب شهر که در یکی
از تپه های سوق الجیشی آن
استحکامات جبهه شمالشرق
قرار داشت، دشمن نتوانست
مقاومت سر سخت دلاورانه مارا
پشکند و به زودی قوت های
پیاده جبهه شمالشرق به
همکاری سایر نیرو های امنیتی
به تعرض پرداخته از همه سو
دشمن را به عقب نشینی مجبور
ساختند. دشمن نتوانست بیش
از چند ساعت محدود به جنگ
ادامه دهد و بعد از دادن تلفات
فرماون فرار را برقرار ترجیع
داده، صحنه نبرد را ترک و
شکست نکبت بار را پذیرفت،
به این ترتیب به اثر قهر-
مانی، همکاری و همسویی دسته
جمعی پسی نظیر
رمضانه کان س. ۱. ز. ۱
(ص ۲)

حمله ناکام

مخالفین به دنبال شکست
دهشتگان و سهمیکنی اجرا کردند
دریک لحظه صد ها سلاح تقلیل
بی ام-یک، موژایل، سکر، هاو ان
مردم منطقه بفهماند که هنوز
توانایی ارتکاب جنایت را دارند.
آنها غافل از اینکه مردم تنار
په خصوص خواجه غار بسان
ساختمان آکاوه رنجیده-
خواجه غار به تونه آتش
شان آنها را خوب آزموده و
و دود تبدیل شده بسورد.
در یک نظر چنین فکر می شد که
همه چیز در آنجا ذوب شده
است، ولی دقایقی بعد غریش
تائک ها و صدای مقاومت کنید
و تعریض نمائید رزمnde کان
س. ا. ز. ۱، سایر مدافعان شهر
در فضای آن طین مزده پیروزی
را سر داد و آتش مقابل که
به زودی به حمله متقابل تبدیل
کشت، آغاز گردید. جناح
غربی و شمالغربی شهر بیشتر
تحت ضربه قرار داشت و افراد
دشمن از آنسو به مواضع نیرو
های ما نقرب نمودند. فوراً به
جمع نموده، بالاخره صبح ۱۹

افراطیگری حکوم است

به تاریخ ۱۶ و ۱۷ حوت ۱۳۶۸ در کابل علیه دولت
کودتای نظامی به رهبری شهناز تنی سابق وزیر دفاع
به راه انداده شد. در مدت ۲۴ ساعت کودتا توسط نیرو
های دولتی سر کوب گردید. تنی باعده بی دیگر- دکرجنزال
عبدالقدار اکا قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی، نیاز
محمد مومند عضو پیروی سیاسی و منشی کمیته هرکزی ح.د.خ.
جنزال رسول قوماندان میدان هوایی سبز وار (شینه نسل)
جنزال حجزه و ... با خانواده هایشان توسط دو طیاره
ترانسپورتی آن ۱۲ و آن ۳۲ و یک هیلیکوپتر به پاکستان
فرار گردند. در عمارت کمیته مرکزی تعدادی از سازمان هنده گان
کودتا، به قول اخبار رسمی صالح محمد ذیری، غلام دستگیر
پنجشیری، دکر جنزال تخریج محمد و دیگران دستگیر شدند.
این کودتا مشترکاً با گلبدهین رهبر حزب اسلامی سازمان
داده شده بود. گلبدهین مدتها قبل اعلام کرده بود که دولت
موجود را از طریق کودتا ای نظامی طرفدارانش در اردوی
افغانستان سر نگون میکند. ارتباط میان تنی و گلبدهین
احتیمالامدتها پیش برقرارشده بود. دلایل وجود دارد که معاشر
نظامی پاکستان در این کو دنادست داشته اند. این معاقل
از بنیاد گرایی گلبدهین به شدت حمایت میکند، ایجاد دو لت
دست نشانده پاکستان در افغانستان امکان میداد که خط
دبورند به سمت شناخته شود و پاکستان از هر ز های
شمالی اش مطمین گردد این امر در مساله کشمیر و پنجاب
تاثیر سیاسی و نظامی جدی وارد می نمود. سقوط دو لت

موجود سیاست خشن و انعطاف ناپذیر پاکستان را در سطح ملی

و بین المللی توجیه میکرد. افزون برو آن تنی و یارا شن

چنان مطمین به پاکستان گریختند انکار به منزل کاما مهما نی

میروند. مگر میشود تصویر کرد که یک «انقلابی چپ گرای

دو آتش» بدون تباین این طور مطمین باساز و برگ جنگی

به یک کشور دیگر، آنهم کشوری مخصوص بود؟

دو حالت این کودتا با یاد بررسی شود. در صورتی که

پیروز میشد حواست افغانستان چگونه انکشاف میافت؟ د و

دیگر شکست کودتا چه پیامدهایی دارد؟ پیروزی کودتا که

در حقیقت پیروزی وحدت افراطیگری راست و چپ در

زیشه شوونیزم می بود، به استقرار دکناتوری و اداء

خط کشتار جمعی حقیقت الله امین میانجامید. جنگ و خوئیزی

در افغانستان به شدت بسیاره بی اوچ میگرفت و حتی

تجزیه افغانستان به جنوب و شمال دور از احتمال نبود.

و اما شکست کودتا را نه باید به مفهوم تنها پیروزی

دولت تعییر کرد. شکست کودتا به معنی شکست اندیشه ضد

افراطیگری، ضد شوونستی و ضد جنگ است. مردم نه تنها

از جنگ خسته شده اند بلکه آنها به شیوه های سیاسی حل

مساله افغانستان علاقه مند گردیده اند این مساله که به

نوعی آگاهی اجتماعی مدد میکنند. ازسوی دیگر نوعی آگاهی د

لیز تاثیر خود را میگذارد. ازسوی دیگر نوعی آگاهی د

قوای مسلح شکل گرفته است به این معنی که آنها نزد از

شیوه های کودتا بی واقعیتی فاصله میگیرند. جانبازی و

شجاعت نیرو های ضد کودتا شایسته ستایش است.

شکست کودتا به معنی فرامحاده نیست. اوضاع توپی

ایجاد میشود. تباین افراطیگری چپ و راست که تا کنون پنهان

بود، اکنون علی شده است. گلبدهین احتمالاً در میان سایر

گروه ها تقویت میشود و مردم حمایت بیشتر طرفداران پرتری

جویی، هظم طلبی و افراطیگری در سطح ملی و بین المللی

قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر مرز های محدود همگاری

نیرو های سیاسی - نظامی واقعاً ملی، واقعاً جانبدار صلح

گسترش خواهد یافت. زمینه های دیالوگ و شیوه های

سیاسی بیشتر میشود و چون وسائل و شیوه های حل سیاسی

با ووند کلی رشد دموکراسی در مناسبات بین المللی هم-

هنگی دارد، تقویت هزید آن قابل پیشینی بوده می تواند.

و اما شکست کودتا بر حزب چه تاثیری خواهد داشت؟

حزب دموکراتیک خلق افغانستان متوجه نیست. در درون آن

نیرو های متفاوتی وجود دارد. واکنشها نسبت به این حادثه

پلان ۲۵ ساله شهر کابل ۲۶ ساله شد

استقاماتی زنده کی شهر را
تعیین میکند. و آن شهر یکه
به اقتضای زمان باید رشد
کند و عناصر حیاتی و در خور
ضرور تهای عصر و زمان را در
خود داشته باشد باید پیوسته
مورد توجه قرار گیرد.
بیست و پنجم سال پیش به
کمک بلاعوض اتحاد شوروی
اسناد و نقشه های پلان پیش
و پنجم ساله شهر کابل ترتیب
شد و رسماً جهت تطبیق به
حکوم افغانستان تسلیم گردید.
اتحاد شوروی برای اینکه به
امالی شهر کابل در تطبیق این
(ص ۸)

و سر نوشت مدنی شهر وندان
را در هر حال تعیین میکند و اکر
در نظر بکریم که در پهلوی
دشواریهای متذکره مساله
مسکن، نظافت و سر سبزی، آب،
ترانسپورت، مکتب، کلینیک و
شقاخه و دهها موسسه خدمات
اجتماعی دیگر هستی شهر وندان
را میسازد. آنکه اهمیت طرح
مساله روشن میشود. ازسوی
دیگر اکنون تابت شده است که
تا اصول اساسی هر بیدرده بی
را به دست نیاورید هیچ مشکلی
آنرا به طور جداگانه نمیتوانید
حل کنید. ماستر پلان شهر کابل تمام

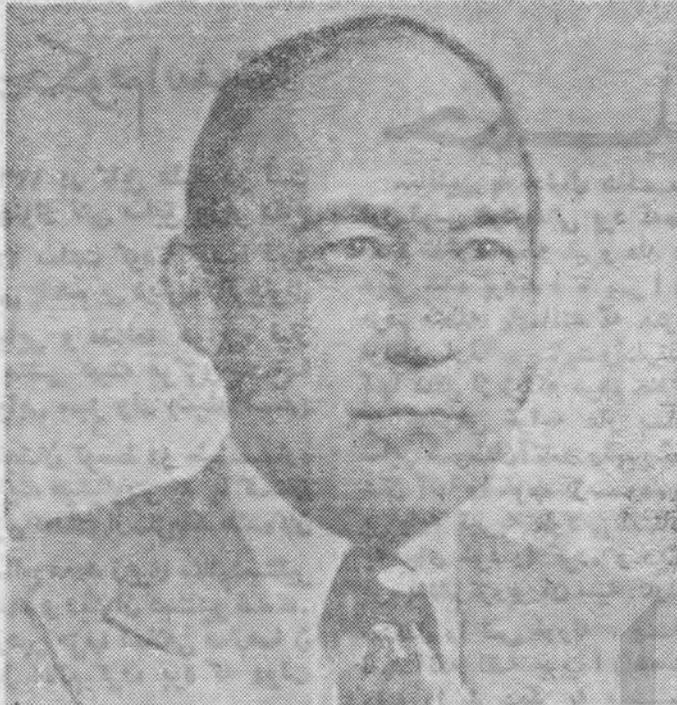


شہید استاد محمد بخش فلکی از بنیارکزاران سازمان اقلاقی زحمتکشان افغانستان

جاده خواهد شد . صداي و حشناك غرش و انفجار مهيب در آسمان غمزده ده افغانستان پيچيد . بدنه تكه شدند ، دست و پا و سرو سينه دهها مردو زن و کودك و جوان هر طرف افتاده ، خون آدمها فواره زد و هر سو جوياري شد ، جوياري از خون آم . فرياد ده افغانستان بود و فجهه و ناله وحشت و غم عظيم در و ديوار را درخود گرفت . هركس به دنبال تونه هاي تن عزيزي ميکشت ، مادری به جستجوی دست و پاي فرزند ، پسری به دنبال سر بر يده و قادر خونين مادر . همه جا قرباني بي در خون مي طبید . يكى از اين قربانيان استاد محمد بخش فلک بود که در آنجا در گوشه افتاده و آخر ين نفسها را روبه خدا رها ميکرد . آموزگارى که يكى است به زندانش افکنه و اهانتش کرد ، دست ديلگران شيرين را ازاوگرفت . سرانجام در ميان کشته گان جهان سوت به افکنه شدند .

الله و أنا الي راجعون ! و بد ينكوه يكى از بنیاد گذاران صادق و عدو کنفرانس موسیس سازمان اندلاع زحمتکشان افغانستان و يكى از نجیب ترین و پر بار ترین نظر های تعلیم و تربیه کشور که فرزندان و شاگردان زیادی را پرورده بود ، در شام هنتميزان ۱۳۶۷ش بارت از عالم غم بد ر برد و ما را در سوگ نبود خوش به ماتم نشاند . روانت شاد ، اى آموز گار نجیب ! خاطره ها وقف ماند گاری تو باد !

نوشته عادل فراموش



میکندستند و در سایه روشنهای زندان ، شکنجه ، فقر و آوارهگی و هم انگیز و شتابنده بی در پيش چشم او نمایان میشدند نه خواسته می اندیشید . او چه میدانست که دمی بعد جوياري از خون بی کناء ترین و بی پناه ترین ساکنان شهر کابل روی سنگفرشها چاری میشود و خود نیز جزء قربانيان

استاد محمد بخش فلکشاید در آن نزد یکاهای شام که ۵۲ بیهار عمر خود را به آخرین شب غم رسانیده بود ، به گذشته اميدی برای آینده تصور نمیشد و استاد محمد بخش فلک این

خود لمس میکرد . صفحهای طویل منتظرین را میدید و خود را که در آن میان همچون دیگران غم و اندوه فراوان بر دل دارد . از همان غمهای جانکدار که هر معلم و هر آموز کار دارد .

اندوهي که بنابر تسلط و ادامه مناسبات ظالمانه فرهنگی در متنهای مهمنا جاریست . محمد بخش فلک تحقیر و اها - نت بی پایان نسبت به معلم را و عدم توجه به زنده کی این اساسی ترین قشر رسالت بر - دوش میهن را که طی تسلط هر رزیمی و هر سیستمی به کونه روا داشته شده است ، به جان حس میکرد . چه مصیبتی درد ناک تر از این که خواسته میزفت . ساکنان ده افغانان راهی بودند . مرد و زن و پیر و جوان در ایستگاه و اطراف تو قفت گاهها به انتظار سرو یسهاي شهری ایستاده بودند .

استاد محمد بخش فلک نیز

همچون صد ها عابر دیگر ، چون معلم ، مامور و کاسپ بازار که راهی خیر خانه بودند ، رو به ایستگاه میزفت ، ایستگاهی که هر گز مشکل انتقال مردم در آن مرفوع نشد . بی خبر از فرجام زنده گی ، بی خبر از سیل خونی که باید بر زمین جاری میشد

بی خبر از کینه و خشمی که عده بی چشم بسته و بی بر وا در آن گذر گاه مزدحم فروخواهد زیخت .

استاد محمد بخش فلک معلم بود ، همانند صد ها معلم و مامور دیگر در آن نزدیکی های شام ، فقر و ظلمت را ، احتیاج و تنگdesti را با گوشت بد

(از ص ۱) خارجی در امور افغانستان نیز مقاومت خواهد بود . به طور کلی در حزب سیاست قضیه باید از شکست سیاست تفاهیه های ائتلاف گسترد - درس عرب هیگرفتند . از سوی دیگر مناسبات با ایران بهبود خواهد یافت زیرا بیرونی بینیاد گرایی گلبدین - تئی آن کشود را نیز در قشام میگذاشت . ممکن است ، قوام میابد . و این آگاهی تمام تیرو های سیاسی از سیاست مصالحه با

صلح و واقعین را فرا میگیرد .

و اصولا بدون سیاست پیگیر واقعیتنه حل مسائل افغانستان دشوار و طولانی خواهد بود .

از لحاظ بین المللی شکست کودتا سیاست دیالیزم و انسنت به افغانستان نیرومند تر میسازد . یک سال پیش حمله وسیع مجاهدین بی جلال آباد آغاز شد . پس از شکست

مجاهدین در جنگ جلال آباد در سطح بین المللی واقعیتی بیشتری نسبت به افغانستان پدید آمد و رشد کرد . اکنون نیز سیاست جهانی نسبت به افغانستان بر بنیان واقعیت تقویت خواهد شد . ذیرا شکست کودتای ناقر جام اخیر هم زمان پاسخ بدده . احتجاج لا دولت به معنی شکست سیاست داخله

افراطیگری محکوم است

له ناکام

موسی باي افسران آن غند که يكجا با دسته بی از رزم آوران پلنگ وار در جناح شمالغرب شهر به تعزیز پرداخته موضع مهم استراتیزیک را از دست دشمن در آورده و خود چا به جا کشتنده ، نام ببریم .

فدا کاری و کارداری قوماندان و هیئت های رهبری و جمله پر سو نسل غند ۲۰۷ های آبیاری ، غند ۲۰۷ شهر وان ، غند ۲۰۹ سرای سنگ و کنند ۲۶۲ شیر اتله که در این جنگ سهم گرفتند ، قابله تقدیر است .

در این جنگ از طرف دشمن ۴۸ نفر کشته و ۲۰ نفر زخمی که در ميان کشته شده گان . احمدی قوماندان تو پیجي مسعود ، ضباط اکبر قوماندان يكى از کنندگاهای آن ، حال با به و وجود داشتند . داکتر مشاهد يكى از سر دسته های مسعود نیز زخمی گردیده است . بر - علاوه يك مقدار سلاح و مهمات دشمن نیز به دست رزم آوران س.۱.۳.۱.۱. اقتيد ، از طرف نیرو های رزمی جبهه شمال الشرقي يك نفر شهید و پنج نفر زخمی ، از سایر نیرو های امنیتی قواي مسلح ج ۱۰.۱. نفر شهید و ده نفر زخمی گشتنده .

(از ص ۱)

و همه نیرو های رزمی قواي مسلح ج ۱۰.۱. پیروزی به دست آمد و یکبار دیگر نیات پلید دشمنان سعادت و آرامی هردم به خاک نشست .

به جاست در این جازعه رمان و دلاوران چون محمد طاهر افسر کنند ۲۶۲ شیر اتله که تا آخر حیات خویش چنگید و شهید گردید ، اما منکر خود را ترک نکفت ، خیر محمد ، محراب و ملک تانکست ها و نشانزهای شان ولی ، حب الله و نور .

محمد که پيش از همه قلب نیرو های دشمن را شکافته و آن ها را در جناح غربی و جنوب غربی شهر از موضعی که به مساله عمده آنست که تا یه دست آورده بودند راندند . شاکر ، بهرام الدین و گل محمد افسران غند ۲۱. شهر وان که با قبول فدا کاری در پیشاپیش افراد تحت قومانده خود با تعریض بالای موضع دشمن در غرب و جنوب شهر پرداخته تلفات سنگینی بر دشمن تحمیل و محلات متذکره را از وجود دشمن پاک نمودند . پنج یا شصت یاری های جمعی از هم زمان خود از غند ۲۰.۷ آبیاری که بالای موضع دشمن در سمت جنوب غرب و

هنا ت به سیاست گسترد - و بیزد گی پیش راه دارد ، مقام قواماندان غند ۲۰.۹ سرای سنگ شیر بیک ، امام الدین ، خوش محمد ،

۰۰۰ دلار خود را با شخصیت خوشحال به سوی شخصیت خوشحال

یک پشتون استعماری و دیگر پشتون حقیقی، یکی تا جیک استعماری و یکی تا جیک اصل. یکی هزاره استعمار، و دیگر هزاره بی که نقش و زندگی خودش را دارد. بدینمنوال ملتیها را دیگر کشور لیز نمیتوانند از همین هویت دوری بپاشند. دستکاهیکه این سیاست استعماری را حفظ میکند و می-چرخاند. بدون نقشدو لتها و نقش افراد غزیده شده، که حتی حاضر به جعل ملیت خود میشوند، امکان تا پذیر است. یک نکته را تلویحابیان میدارم که در اینکو لمه سیاست استعماری که متگزی برسیاست و هدف جلو روی ارضی است، مکان خالی از انسان تصور نگردد.

برای ما موضوع باید به دور لز تعبصات ملیتی مطرح باید، تا سیمای واقعی انسان وطن، مهم نیست منسوب به کدام ملیت، را بازشناسیم و از تاریخ خویش ناگاهه نباشیم، تا در بند نانیم. هستنده رو شنوندکرانی که هنوز به بعد شخصیت استعماری میخ شده اند و به تاریخ همچون پدیده غیر قابل تکامل و حرکت می نگردند. اگر روشنگر بدون آگاهی از شخصیت و تاریخ خویش برای مردم و ملیت فریاد میکند و سکوت کند، ورنه چهره و هویت استعماری اگر امروز نشود، فردا قابل روئیت است.

زمان میطلبد که پشتون، تاجیک، هزاره، قرکمن،... هویت استعماری را که برای شان جعل شده است، به دور اندازند و هویت اصیل خود را دریابند... مگر انسانیت، به جز شخصیت انسانیت، به آزادی دیگر دارد؟ آزادی تلقی دیگر دارد؟ آگاهی امروز همین است که دیگر زیاد پشتوان ما فدای پشتون استعمار شود. و به همین شکل ملتیها را دیگر، این یارده سال جنگ با خون یک چیز را میخواهد بشوید: چهره، شخصیت، تاریخ و انسان خود را که میخواست استعماری را!

این سیاست استعماری پوسیده است که مردم افغانستان نستان قربانی سیاست مرزی گردد. این سیاست را برای استعمار واهدا فش میکاریم. راه ما برایی - بعد برادری- ملتیها، پلو رالیزم سیاسی و دموکرا سی بایی ملت هماید باشد: اگر نیت مردمی است تو جیه دیگر ندارد. در یک تمهید دیگر به صورت اجمال پیرا مو ن شخصیت پاید در ج گردد که پیرا من شخصیت من شخصیت، مجزا از هو قیمت و پیو فرد در مناسبات (با اجزایش) دو بعدی است:

زمان میگذرد، تاریخ پر بار میگردد و بالاخره، حیات بر زمینه بی قرار میگیرد که هرس فریادش را میتواند از هنجره خویش ببرون بکشد، نه این که همه فریاد ها زیک کلو ببرون بیایند، و آنهم کلوی که منطقیت از گانیز مش را صرف سیاست تک بعدی - بدایه منسو ب به بیکانه - تحت یک پالیسی فشار ورد (orw rd) تعیین کند.

حال تو جیهش میکنم:

اگر از ستم طبقاتی در جامعه ما حرف است (که رشد و تکامل تاریخی از لحاظ منا - سیاست اجتماعی و اقتصادی و قانونی نند) رشد آن در جامعه ما مدنظر گرفته شود؛ ستم ملی هم به مفهوم درگیری درونی روابط اجتماع، نیز است.

درد دیگری هم است:

استعمار! این نظم از هر جا که چشم دوخت حر کرد، واصولش این است که اول بر تاریخ کام میگذارد و دوم بر انسان. چون انسان در پیوند با ریشه تاریخش آگاه است و آگاه، آزاد!

بیان نید تصویر این انسان و تاریخ اخته شده را بکشیم:

ایسان - بی هویت و تاریخ، و تاریخ مسخ شده، زیرا: «وحشت و استعمار، انسا - نیت را از انسانها سلب میکند و استعمار گر به خود اجا زه این سلب کردن را میدهد تا بیتر استعمار کند و دستگاه میچرخد و تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

این تمیز نیت از عمل و تمیز عمل از هدف واقعی امکان نا پذیر میگردد».

مشاور به مخاطر می آورد ۰۰۰

چرا قوای ما به افغانستان اعزام گردید؟ مسؤولیت دهه خوین را چی کسی به عهده دارد؟ خبر تیارها بی نف در باره این مسایل با کاتیناس که از سال ۱۹۷۸ تا سال ۱۹۸۰ در افغانستان مشاور نظامی بودواکنون دگروال احتیاط است، مصاحبہ گرده است.

بدانند علاقه ای نه داشتند که واقعیت این مسایل افغانستان مبنی بر اینکه در اپریل ۱۹۷۸ مدر افغانستان کودتای لنینی را نسبت به افغانستان ارزیابی کنند، سو گمند نه در آن زمان نخواستند مطالب زیاد را بدانند و یفهمند. آنها نه خواستند صدای ما را، صدای افسرانی که به مینکلاتوری (نو مینکلاتور فهرست مقاما - تیکه گزینش آنان از صلا - حیث ارگانهای عالی حزبی است) با فارمول آمده بی «مسکو نظر میدهد...» به این «آدمکهای نومینکلاتوری» که احتمالاً همایی کودتا به انقلاب پانجامد؟ دشوار است بدین پرسش پاسخ مثبت داد. چون در آن زمان وضع انقلابی در کشور وجود نداشت، ولی این مساله پژوهش های ژرفی که احتمالاً حکم بی اساس موجود را مهندی بر اینکه گویا در اپریل ۱۹۷۸ خواهد گرد، ایجاب میکند.

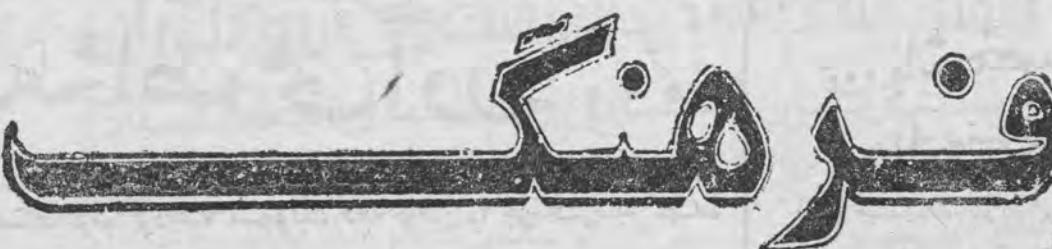
در عین حال نمی توانم با ساکو لوف در این مساله موافقت نمایم که گویا قبل از اعزام قوا به افغانستان مالز اوپا و احوال کشور به اندازه کافی آگاهی نداشتم و گویا درنتیجه این فقدان آگاهی تضمیم غلط اتخاذ شد.

تولن جنرال گور یلو ف سر مشاور نظامی و بروید جنرال زاپلاتین مشاور رئیس عمومی امور سیاسی دراردو به نکویی هم در باره اوضاع نظامی سیاسی و هم وضعیت اپراتیفی آگاهی داشتند و به اعزام قوا به اعزام شد. گزارش داده بودیر؟

- آری، دقیق تر چنین تلاشها انجام دادم. به طور مثال هنگامیکه ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹ مارشال سوکو لوف به ولایت پفلان آمد. به ۱ و گزارش دادم مارشال به همراه می برد. رئیس جمهور هنگامی می برد. تازه به حیث سر مشاور نظامی تازه به حیث سر مشاور نظامی مقرر شده بود، به بغلان آمد و تفاها نمود در باره اوضاع گزارش دهنم. من بارها با گزارش دهنم. من بارها با کنندز، سمنگان دیدار کرده بودم. از مشاوران شوروی در قطعات نظامی افغانستان و همچنین از ارگانهای خارندوی تزاری روسیه در سال ۱۹۷۸ باشند و خاد اطلاعاتی بدست میاوردم شب ۲۵ بر ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ با عبد الله برادر حفیظ الله امین که رئیس تنظیمه و لایات متند کره بود، ملاقات داشتم. مرد من گزارش خود را از اینچنان آغاز کرد که در اکثر جنگ های که تازه به حیث سر مشاور نظامی و افتاد این سوال پیش آمد. هر دو بار اکثریت مشاوره افغانستان ابراز نظر نمودند ولی گویا فیصله صورت گرفته بود. با تما مسؤولیت اعلام میدارم:

- اعزام قوا به افغانستان آتش جنگ داخلی را در این کشور دهن زد.

بدین سبب این جمله «ما نمیدانیم...» - یک نوع تبریه بیرون کرتایک و سرکاری است برای آناتی که گویا اوضاع و احوال افغانستان را در سفرهای کوتاه «بررسی گرده است». نمونه چنین بررسی ها را میتوان در موضع گیری های پونو مار یوف سابق منشی که از هیلیکوپتر مارشال خواستند. اظهار داشت: «به تودر اینجا که کمیته مرکزی حزب عمومی کمیته مرکزی حزب کوئی نیست اتحاد شوروی و قوماندان نیروهای پیاده ستر جنرال پا لوفسکی و شمار دیگر ملاحظه نمود. آناتی که «نمی خواستند



خوشة انگروپیت‌های مثنوی

بـه نـاـه خـدـا و نـدـبـيـت الـعـتـيق

رہنمود زریاب

مهما ن بستر خوا بیش را با
دقت جمع کرده در گوش
بی گذا شته بود . پالاپوش
زرد رنگ و در از ش دیگر
دیده نمیشد . کلاه افسر یش
هم سر میخ او یغته نبود .
بر تاق نزدیک از سری
پشقا بی دیده میشد که خوا-
شه آنکوری در آن قرار
داشت . خوش آنکور کشمکش
بود . دانه های آنکور کاهی
رنگ بودند و در روشنایی
خور شید که از پشت شیشه
ارسی بر آنها میتا بید ،
میدر خشیدند . به نظر م آمد
که دانه های آنکور رنگ
دانه های تسبیح پدرم را
دارند .
رفتمن به حویلی و از ما -
درم پر سیلیم :
- مهمن رفت ؟
مادرم جواب داد :
- هنوز بیخی رو گشتنی
نشده بود که رفت .
بعد تر که برا درم از
خواب بر خاست ، دویده بیه
او خبر دادم :
- مهمن رفته است .
برادرم گفت :
- ها ، باید وقت میرفت .
پر سیلیم :
- این مهمن کی بود ؟
برادرم جواب داد :
- محمد ظاهر بد خشی .
از آن روز به بعد -
نمیدانم چرا - نام طا هر
بدخشی با تصویر خو ھه
آنکوری که خور شید از
پشت شیشه ارسی بر آن
میتابید و دانه های آن با
دانه های تسبیح پدرم
هرم نگ بودند ، در آمیخت .
پس از آن ، هر وقت که
او را میدیدم یا نامش را
میشنیدم ، آن خوش شه آنکو-
ری که خور شید از پشت شیشه
ارسی بر آن میتا بید و دانه
های آن با دانه های تسبیح
پدرم هم نگ بودند ، پیش
چشم نمودار میشد و آن . صبح
پاییزی را احساس میکردم .
ما هیا و سالها گذشتند .
ظاهر بدخشی را بسیار دیدم .
درجا های گونه گون دیدم .
باهم گفتگو ها کردیم . سا-
عتها گفتگو کردیم . وهنگا-
می که شا گرد دانشگاه شدم ،
ظاهر را دوست صمیمی خودم
یافتم . در واقع ، چیزی بالا
تر از یک دوست صمیمی بود
که میشد همواره بر او
اعتماد کرد . بعد تر ها ،
زنده گیش بیشتر با سیا -
ست در آمیخت و با امواج
رویداد های سیا سی ته
و بالا رفت ، سختیها دید
وزندان کشید ، ولی باز
هم - نمیدانم چرا - هر وقت
اورا میدیدم یانا مش و امی
شندیدم ، آن خوش شه آنکوری
که خور شید از پشت شیشه

نکرد . دیوار های اتاق را
از نظر گذرانید . آن کنار
ارسی میخ نکاهش را جلب
کرد . کلاه را بر میخ آویخت .
کلاهش از پارچه یی
هم نک بالا پوشش ساخته
شده بود . پیک سیما هی
داشت و بر بالا ی پیک
نشانی مید رخشید . این
نشان راخو ب میشنا ختم .

* * *

یک شب ، سیما ی تازه بی
بیرون گشود که چی کسانو به
مانه ما آمده اند .

لدا سیمین .
کلاه بز ر گتر از سر من
پود . تقریباً تا کو شها یم
پایین آمد . ذو قزده بود .
میخواستم آینه بیا بس
و خودم را با کلاه افسری در
آینه تماشا کنم ، ولی در
اتفاق آینه بی نبود .

نمیتو نستم به اتا
ق دیگری به دنبال آینه
بروم . پرده از سی را کنار
زدم و خواستم خودم دادر
شیشه ارسی ببینم . پشت
شیشه شب بود و سیا هسی .
ویر شیشه روسی تنها کلاه

را دیدم .
چهره خودم معلوم نمیشد .
فقط کلاه بود با انشان
طلایی رنگ .
بعد ، تا گهان دروازه
اتاق باز شد . سر اسیمه -
وار رویم را گشتا نسلم .
مهما ن را دیدم که درآستا -
نه در ایستاده بود وهمان
لبخند معجو بانه را بر لب
داشت . در دستش گتابی بسی
بود که از برا درم امامت
گرفته بود . این کتاب را

خوب میست خم.
— «سخنرا نیها ی راشد.»
به سو یم آمد و پریسید:
— میخواهی صا جمنصب
شوی؟
لهجه اش به هیچ یک از
دوستان برادرم شبا هست
نداشت. لهجه خا صی بود
که تا آن روز نشنیده بودم،
ولی به نظرم خو شایند
آمد.

کلاه را ببر میخ آو بیختم و
بدون آن که چیزی بگو یم،
از اتفاق بر آمدم .
مهما ن آن شب را در خانه
ما ماند .

میرزا مهدی خان : پاییز بود . شايد
ام آخر های ماه میزان - هوا
برد شده بود . بر کها میر-
خند و زنیور ها ، سست و
حال ، به هر سو میافتادند.
ب بود که برا درم به
نه آمد . مهما نی با خودش
زرده بود . مهمان کالای
گفت :

سلام ... برادر !
برا درم مرا به او معرفی
کرد . مهمن باگون نه بیسی
شتابزده گی گفت :
- ها ، خوب ... بسیار
خوب !
سرخ شده بود . انکار او
بسیار بود و به مردم که
سرخندی پوشید . لبخندش شد -

سری پوشیده بود . بالا
باش زرد رنگ درا زی به
آن داشت . صورت خوشان -
دو سپید رنگی داشت .
وست صور تشن بر قمیزد .
مهما ن که به آفاق در -
مد ، لبخندی بر لبانش

کلای افسری داشت، معروفی میشد.
برا درم جایی را به او
نشان داد و گفت: نن سو آن سو هید ید.

کنار چیزی را جستجو کرد.
برادرم گفت: « بالایوش ... بالایوش
همان بیشتر سرخ شد و
مثل آن که چیزی را زرمه
بنشینید.»
کند، گفت:

ن را بکشید .
لختی دستها یش را به
مالید . مثل این که فکر
مکرد این کار را بکندهای نمی-
د ، انگار تصمیمش را گرد-
د . با لا پو شش را کشید و
دقت در گوشه بی روی
مین گذاشت . کلا هش-
ت آن را روی بالا پو شش
مگذارد ، ول این کار را

آن روز ها دیگر رفته اند
سالهاي بسيار پيشين را
ميگويم - سيما ي آن روزها،
در پشت غبارستگين خاطره
خوار زمانه، نا پد يكشته
است و تنها جلوه هاي کمر-
نك و گر يز نده يي از چهره
هاو رو يداد هاي آن روز
ها رابه ياد ميتوانم آورد.
آد مي چي دير به ياد گذا-
شته ها ميا فتد - هنگا مى
كه گذاشته ها اثيرى شده
اند و از گوشه هاي تاريک
ذهن گر يغته اند.

با این هم ، کام و بیگانه
بی آن که کسی خود خوا -
سته پاشد ، چهره ها بی ،
منظمه هایی و ریداد ها بی -
مانند آذرخشی که در آسمان
سیاه و تاریک پدر خشنده برق
میزند ، و دور و پیش خود
شان را برای لحظه یعنی
روشن میسازند و پار دیگر
نا پدید میگردند . باز هم
غبار سنگین است و تاریکی .
ولی آدمی در همان لحظه

زود گذر ، چلو ها بی از
چهره ها ، رویداد هاومنظره
ما را میبینند . برخی از این
جلوه ها شاد یخش و دلا -
نکیز هستند و پاره یعنی هم
رزشت و اندو هنایاک . پاره یعنی
از این چلوه ها ، بر اور نک
خاطره ها می نشینند و تا
مدتها همان جا میمایند .
جلوه یعنی از آن روز ها -
آن روز های سالها ی بسیار
پیشین - راهمین اکنون
پیش چشمها ی خود را دارم :
شاگرد مکتب بودم . شاید
هم شاگرد صنف هشتم . در
آن روز ها ، برا در بزرگم
محمد علم رشنود وستان
بسیاری داشت که به خانه
ما می آمدند و ساعتی های
در رازی با هم مینشستند و
گفتگو میکردند . من برای
شان چای و میوه میبردم و
گفته های شان را چسته و
گریغه میشینید .

آنان در باره مسايل گو-
نه گون و آدمهاي بسياري
صحيبت ميگرددند. گاهي از
کاندي سخن ميزدند و زمانی
از سيد جمال الدین باري
از استا لين نام ميگرفتند و
زماني از حزب توده ايران.
کما هي در ميان گفته هاي
شان نام مصدق راميشنيد م-
وزمانی تا مهاي محمودي و
بارا. اين پسته به آن

فی از عسل آرند ، چون
عسل حاضر شد ، مکنس
بسیار جمع آمدند. امیر گفت:
اینک نمود از آنچه میگفت
ظاهر شد ، شاه را سخن او
خوش امده واین مطلب را با
امیر دیگر در میان اورد .
امیر گفت : لشکر ترتیب
کن و ایشان را از خود مر-
نجان . شاه ید و قتی که خواهی
جمع نشوند گفت ، در این
معنی دلیلی داری ؟ گفت :
دارم و امشب به عرض رسما-
نم . چون شب در آمده بفر-
مود تا ظهر فی عسل آوردن.
انتظار زیاد نمود ، یک مکنس
هم پیدا نشد . آنوقت ان
امیر رو به شاه گردید و گفت:
دلها از کسی متغیر شوند
در نفرت رفتند و هر چند
مال برایشان عنده دهند
پیرامون آن تکردن ، شام
حکم اورا قبول نموده و بدان
عمل نمود .

مواردید سخن

آنچه از تو شنیدم زیبا
بود ، دلپسند بود ، چند به
داشت ، شور داشت ... با
هیجان نزیبا دخواست همه را
چون مروارید های سفته از
دریای افکار و آند پشه تو
آویزه گوشها یم نمایم و چنان
کردم جز کلام تو نشینیدم در
تمام افکارم بجز تو نیست
تمام وجودم از تو پر شد
اکنون اگر میخواهی مرا -
تنها و جدا از خودتم شاکنی ،
پس وجودم را چدا از افکار
گشیم ...
انتخاب : از زیب الش ساع خیری

نمیتوانستیم . گاه کامی
که یاهم رو به رو میشدیم ،
دردانه چند جمله بی ردو بدیل
میکردیم .

پرسیدم :
در این دیدار های تصادفی
و شناختی چی میگفت ؟
دکتر فرهادی سری تکان
داد ، لبخندی زد و گفت :
او پانز سخن نمیگفت .
همیشه بیتها بی زمزمه میکرد .
پرسیدم :
چی بیتها بی زمزمه میخواند ؟
جواب داد :
بیتها بی راز منشی مولا نا .

* * *
از این گفتگو هم دیگر
سالها سپری شده است و حالا
هر وقت نامی از طا هر
بدخشی میشنوم - نمیدانم
چرا - آن خوش ایکوری که
خورشید از پشت شیشه ارسی
برآن میتابید و دانه های
آن با دانه های تسبیح پیده
همرنگ بودند ، پیش چشمها یم
نمودار میشوند . آن صبح
پاییزی را احسا س میکنم و
مردی را میبینم که مو های
سرش روی شانه هایش
افتاده اند ، ریش انبو هی
دارد ، چشمها یش سخت
میدر خشنده ، از راهی میگذرد
و آهسته آهسته زمزمه
میکند :
- بشنو از نی چون حکایت
میکند
از جداییها شکایت میکند
از جداییها شکایت میکند
از جداییها شکایت میکند ...

سلطان مشوره با امرا

یکی از سلاطین با امیری
از امرای خود مشورت نمود
که در قصه بی مال و لشکر
یشان محتاج شوی مال برا -
متوجه . اگر همت به جمع
مال نمایم ، لشکر متفرق
ایند . شاه گفت : بر این صورت
شود و اگر لشکر تو تیب کنم
مال در دست نماند .
امیر گفت : او لی تحصیل
مال است . سلطان گفت :

آزادی

از : شجاع خراسانی
شهر هسته بیست در دایره گورستان

هر قلم جوانیست
با گفته از خون
میلاد هصیبیت بزرگ است و مرگ
جشن رهایی

چی روز گاری ؟!

دوران سلطنت فقر است
به چوره ها نتاه کن

در حواسی خیابان

به دیده کان منتظر و انکسار قامت شان

چی تو بیهاری ؟!

از جله ها بوی خون می آید

آبها تلغیر از پارت

و خاکستر گله است که با نسیم می آید !

های خونهای هلت من

نامت شکوهمند است وجات خسته

بین ، دلاران خراسانند که برقله ها

با «کینه بزرگ» و پیکر لاله باران

با شمشیر های بینیم یادگار یاران

نامت را

در تراشه خون زمزمه میکنند

آزادی !

خوشکار و بیهای های هندی

(از ص ۴)
ارسی بر آن میتابید و دانه
های آن بدانه های تسبیح
کسی نمیدید و من با زهم -
پدرم همنگ بود ، هرو قت نا مش
چشم نمودار میشد و آن
انگوری که خور شیداز پشت
صبح پاییزی را احساس میکردم .
شیشه ارسی بر آن میتابید
و دانه های آن با دانه های
گردونه و وزگار همچنان
راه مینوشت و همه کس
تسبيح پدرم هم تک بودند ،
پیش چشم نمودار میشد و آن
میبرد و از گذشته دور تر
میساخت تاسر انجام ، رویداد
و دانه های آن با دانه های
تسبيح پدرم هم تک بودند ،
و همه چیز را با خود ش جلو
میبرد و از گذشته دور تر
صبح پاییزی را احساس میکردم .

* * *
وسن انجام روزی فر ا
رسید که با دانشمند فرزا نه ،
دکتر روان فر هادی ، نشسته
بود . از رویداد ها و آدمها
سخن میگفتیم . بر زبانش نام
ظاهر بدخشی آمد و گفت :
- ما یک جا زندانی بودیم .

پرسیدم :
- بدخشی چی حالی داشت ؟
جواب داد :
موهای سرش روی شانه
نخستین دهشت در خود فرومی -
هایش افتاده بودند . طا هر بدخشی
پیچید و برد . بعد تر ، من
به زندان رفت . بعد تر ، من
هم زندانی شدم . در زندان
میگفتند که ظاهر بدخشی
آن سوی دیوار ، در زندان
دیگر یست ، اما من اوراندیدم .

هر گزندیدم .

روان فر هادی جواب داد :

- همواره قرآن میخواند .

باز هم پرسیدم :

- از چی سخن میگفت ؟

رواه مینوشت . رویداد ها

شکل دیگری گرفتند . ورق

دفتر زمانه بر گشت . زندانیان

مرستان این سوی سحون

زمستان که آمد
زمستان که اسپان پیچیده یا جنوبی

به آرامی از دره های سکستان گذشتند

من از آن بیان - بیان تعییدگاه عقاب خجسته - گذشت

سحر بود

سوارن سرها زده می گذشتند من می گذشت

من از پای قواره های درختان خونین گفتن می گذشت

بیان شرقی ،

بیان محبوب شرقی هرامی شناسد

من ایرانیم ،

مرا خاک پیدار این سرزمین می شناسد

* * *

صدایی در آفاق نارنجی گوه پیچید

نمیمی که می آمد از جانب سرزمین خراسان

صدرا را به سوی من آورد

کسی در هوای مه آلسود پایین تنه

شتر های بی ساربان را به آشنازور میش ها بود

و نام ترا قامتی مثل باران آزده با مدادی به من داد

به من گفته بودند ، بر گرد

کسانی که در خیمه ها نامه های ترا می رسانند

کسانی که در ابتدای خیابان باریک پل ایستادند

به من گفته بودند ، بر گرد

* * *

سواری مرا این هسلم صد اکرد در هر

علول ایستاده در ایوا نشوریه با غاهی سترون -

و نیلو قر غصه در چشم های جوانش ولو شد

* * *

صد آشنا بود

من از برج زندان شرق به دریاچه های حزین شقایق

همیشه ترا می شنیدم که می آیی و می سیزی

همیشه ترا می توانستم واژ بخشند اطاسی ها بدانم

همیشه ترا می توانستم ای زاد گاه خجسته

در آواز آشنه گله با نان این سوی سیحون بخوانم ، به

نام بخوانم

* * *

صد آشنا بود

تو در پای یک پنجه می توانی طلوع سحر گاه آسایش

ملتی را بینی ؟

تو در پای یک پنجه می توانستی آیا بمانی ؟

* * *

کسانی که در صندلیهای ساکن میان چمن های خوقی نشستند

به من گفته بودند ، بر گرد

من اما گذشتمن ،

سحر بود

سواران سرها زده می گذشتند و من می گذشتمن

من از پای قواره های درختان خونین گفتن می گذشتمن

* * *

تو نام مرا می توانی به باران بتویی

پکو تا به نام تو گله ای بالند آسمانی برویند

بغوان تا بخواند صدای شنقت تو در قله های مه آلد بر قی

* * *

زمستان که اسپان پیچیده یا جنوبی

به آرامی از دره های سکستان گذشتند

من از آن بیان گذشتمن

(سیر و مشفقی)

من از آن بیان گذشتمن

* * *

جنبل

من اول شور یده بلبل من گلستانا ن یاد ایثار مندین

العلی نا له من فر یاد بیان باز ایثار مندین

من اول بر و نه مجزو ن پر باین قدما قیلگن

چیرا یلیک انجمن لرده چراخان یاد ایثار مندین

من اول سافر کش دیرین قور یلسه محفل صهبا

مینکه همکا سه یارا قلار قر اوان ن یاد ایثار مندین

جرس من فاله و قریاد یم همراه کاروا ن بیز له

بو یو ل لار دین گذرا یاتکانه کاروا ن یاد ایثار مندین

جدا یار و دیار یم یلیک یار یلیه دا یم

وصاله یمتا نین او لکانه هجران یاد ایثار مندین

زمانه کور مادی مند یک قرا بختی بد انسان نی

اوقو ب غمنا مه بختیم ، نه انسان یاد ایثار مندین

اگر چه گردش دورا ن ایردی روز گار یمد یم

ینه رو زی کیلر دوستلر گه دورا ن یاد ایثار مندین

« تویقو ن »

این مطلب را از بیانیه افتتا- حساست میتما ید ... تاریخ چیه جر که سراسری ملیت هزاره بخوانیم که سخن و نظر مقام مسؤول کشور را از اینه میدارد و دلچسب است! «... پدران و نیاکان شما پهلو به پهلو باتما ملیتها و اقوام و قبایل کشور کار و زحمت کشیده و بامساعی مشترک از استقلال و طن در مبارزه با تجاوزگران دفاع کردند... زحمتکشان هزاره با آبله دست و عرق جین خویش نان خورده اند و هیچگاه با همه بینوای و بیجاره کی دست به گذاشی به سوی کسی دراز نکرده اند. آنها زندگی در سوچها را پذیر فته اند اما گردن تضرع به پیش زور - کویان خم نه نموده اند، به گراج نشینی تن درداده اند اما از چشم دوختن به مال دیگران اباورزیده اند، برای دیگران خانه ساخته اند اما خود تپای زندگی بی سر پناه به سر برده اند، برای این و آن نان و آب تهیه نموده انداما خود باشکم گرسنه شب را به صبح رسانیده اند ...» (جر که سراسری ملیت هزاره، ص ۷-۶ چاپ ۱۳۶۶).

با مطالعه این مطالب امزبان مقامات مسوول، با وضع سیاسی - اجتماعی جامعه هزاره و بعدالیهای مهار گسیخته نظارهای ستمگر، تاحدی آشنا بی میسر می آید. اما گفتند های اساسی زیادی که پیرامون مسائلی که کون این جا معه کمتر به شناخت آمده، کماکان به جای خود باقی می ماند برای (حقیقت انقلاب ثور شماره ۲۱۶، ۱۱ تور ۱۳۶۵). (ح. ن)

هزاره - مردمی بر پا حاست

نستان، با درد عیق آن را نهضتها آزاد بیخش ملی خلق افغان بیانگر این حقیقت است که خلق زحمتکش برادر هزاره ما دوش به دوش دیگر خلقها افغان متخدانه دریک جبهه ملی عليه تمام اشغالگران، استعمار- کران و امپر بالستها برای تامین و تعکیم آزادی واستقلال وطن واحد مان افغانستان قهرما نانه جنگیده اندواز شرف و ناموس وطن دفاع کردند، قدرت زحمت و کار، تحمل و شکنیا بی، وفاداری و صداقت وطن پرستی و عشق به سرزمین آبایی و اجدادی، شجاعت و وطن دوستی مردم هزاره، احترام سایر برادران افغان را لزصیم قلب به خود جلب نموده است ...» (حقیقت انقلاب ثور شماره ۹۵، ۵-۴ جدی ۱۳۶۳).

اما از پیش از زمانه های دور و سده های قدیم یکجا در کنار تمام ملتیها، اقوام و قبائل دیگر با شهاست و دلیری و با همت بزرگ زندگی کرده اند. شما نه تنها در عرصه های باستانی، آزاد، سربلند و تاریخی از زمانه های دور و سده های قدیم یکجا در کنار تمام ملتیها، اقوام و قبائل دیگر با شهاست و دلیری و با همت بزرگ زندگی کرده اند. شما نه تنها در شرایط بد زندگی اقلیمی قرار داشته اید بلکه در طول سالهای متعدد و قرنها، سلاطین مستبد و ستمگر نیز شما را از لعاظ سیاسی، اجتماعی تحت بودند، پایداری و از خود توقف به کار بسته شد. ولی مردم اینهمه پیعادالتی فشارها و ناملایمات پایداری کردند و از نبرد با تاریکی نهرا سیدند و از جستجوی راه برونو رقت و حفظ هویت خود بازه ایستادند و امید به دریچه باز برای همه نسیمهها و شکفتند در هوای فردا و شما را از دست ندادند و در هر فرست و ماجالی فریاد اعتراض بر ناروا یه را بلند کردند و مجامع فرهنگی و سیاسی را بر تفاوتها و نادیده گرفتهای شان، هشدار دادند و به مسوولیت فردای شان متوجه گردانیدند و با یاری اتفاقات داشت که تعقیب این روند به هیچوجه بدد و تقبل خطر و ضرر نبوده است. در سالهای پیش از انفصال قانون اساسی (۱۳۵۶-۱۳۴۳) از عقب تریبون شورا و صفحات جراید غیر دولتی و نشریه های دیگر، بیانیه ها و مقالات و نوشته های زیاد از طرف نماینده گان مردم و سیاستی را داد، در این شهرستانی که در آن زمانی اینجا شرکتی شیر محمد خان هزاره داشت. جانبازی شیر محمد خان نزد مورخان دست نکرد در این پیکار نا دیده گرفته شده و از اهمیت نقش او چشمپوشی به عمل آمد است. او پایدار فاتحان واقعی میوند به حساب آورده شود.

یکی از حوادث به میان آمده، که علی الظاهر از تمدن پیشامدهای دیگر مهمتر به نظر می آید و در حیات سیاسی اجتماعی هزاره های رستا خیز را دارد، جنگ غیر عادلانه و نا برای سالهای ۱۳۰۶- ۱۳۱۵ هجری قمری است که بر آن مردم تحمل گردید. این جنگ ده ساله در روز گزار امارات عبد الرحمن خان به وقوع بیوست و او برای تحکیم قدرت و سر کو بی مخالفان خود به اقدامات شدید و خشن نزد هزاره جات دست زد و مردم را مورد کشتار و تاراج داشت که دولت وقت احسان ضعف میکرد از هر وسیله بی به نفع خود سود به دست آورد و از جمله به سلاح تکفیر و بسیج همه گانی و افراد مزدور توسل جست، قیام مردم در برابر مطامع و مظلوم بیحساب عمال دولت از عوامل اساسی این جنگ به شما و میروند.

در سده های ۱۲ و ۱۳ هجری، در هزاره جات دست زد و مردم سیاسی ملکوک الطوا یافی سکمفرمایی داشته و به یقین در سده های ما قبل آن نیز چنین بوده است. بد انسان که منابع گزارش میدهد، در جریان این دو سده، هریک از قدرتمندان در محل خود حکمران بسلا منازعه دانسته میشد و مردم از او اطاعت میکردند و از لعاظ اینکه قلمرو های این ملوک طوا یافی در اینجا بود، قدرتمندان از کنار جبال دشوار- گذار واقع بود، قدرتمندان مرکزی نمیخواستند احتماً نمیتوانستند در امور مر بوط به آنان به مداخله بپردازند و این عدم مداخله حکومت مرکزی، سبب اقتدار بیشتر آنان میگردید. اما با این هم شماری از ملوک طوا یافی میتوان در کتابهای عین الواقع یوسف ریاضی، مختصر المنقول محمد افضل ارزگانی، تا ج

پلاکرم حزب کوچک

آمده شده که برای تمام مراحل انکشا ف سو سیاستی و برای تمام مناطق کشور یکسان قابل تطبیق باشد، وجود نمایند. سیاست ملی - یعنی آفرینش داییمی، توانمندی ارائه پاسخ به دشواری های که در عرصه مناسبات میان ملتها بروز میکنند، یا فتن اهتما و میکانیزم موثر، حل و فصل منازعات، محاسبه دیا لکتیک واقعی پروسه های زندگی. (بو گردانند: بووانه)

(از ص ۶) رایرا ی غلبه بر تضاد ها و باز گشت به نورها و موازن عنعنی همزیستی سو سیاستی میتوان مساعد سازد. اند یشه تیور یک از بر خورد های دکماییک به مساله ملی باید رها یی یابد. این یک نکته مهم است، هم آزمون چهانی و هم تجزیه به اتحاد شوروی می بین آنست که مساله ملی دارای محتوای معین و مشخص تاریخی میباشد. برای حل این مساله نسخه های قبل

(از ص ۳) به مراتب بیشتر از مادر شرایط کوهستانی عمل میکردد. - در باره موجه دوم انقلاب ثور تقریب خود را بگویید. - هر چیز را به اسم خودش باید یاد کرد - ما از ببرک - کازمل و حکومت او پشتیبانی نمودیم، به نظرمن این پشتیبانی فاقد بنیاد اخلاقی و نتیجه فساد سیاسی بروز نف و اطرافیانش بود. اما افغانستان ثانی «چکو سلوا کسی سال ۱۹۶۸» نگردید. سیاست

روش قدر تمندا ن گذشتند در ارتباط به بر خورد های دوگانه در جهت تامین حقوق مادی و معنوی این مردم، از طرف مقامات باصلاحیت یادآوری، گردیده و مورد نکوهش قرار داشت. در ضمن بین رایه یک مقام مسؤول بین رایه چنین گفته میشود: «... به خصوص ملیت و قوم برادر هزاره ما مشکلات دشواریها و رنجها ناشی از سیاست تبعیضی و تغیری بیشتری را متحمل شده اند که قلب هر فرزند اصلی و صادق افغان -

در اثر این رویا رو یی نا برابر، زیان نهای عظیم وغیر قابل تصویری بر مردم آنچه وارد آمد. این رویداد یک فاجعه بود، فاجعه بی که تاریخ منطقه آن را هیچگاه از یاد نگاهد برد (انعکاس: به تفصیل این حادثه عظیم را میتوان در کتابهای عین الواقع یوسف ریاضی، مختصر المنقول محمد افضل ارزگانی، تا ج

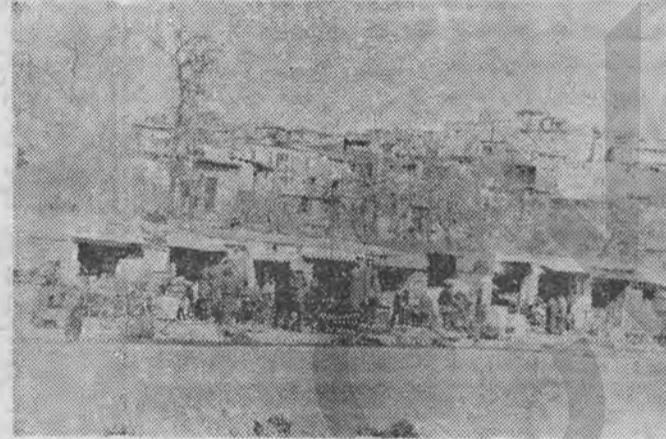
پلان ۲۵ ساله شهر کابل ۲۶ ساله شد

یلخانه افتاد و اناشی سا -
ختمانی و شهر داری همچنان
شجاعانه ادامه یافت. بعداً
علوم گردید که این ماستر
پلان هم قابل تطبیق نیست.
ماستر پلان سوم کار شد و آن
در سال ۱۳۵۷ از طرف شورای
نقلا بی منظور گردید. لاتن
آنهم به سر توشت اسلام خود
چخار گردید. مگر مردم نه گفته
ند: آنچه که دو شد، سه هم
میشود. راستی چرا اینهمه
پلانها با سرو صدای که دارند
تطبیق نمیشوند؟ اگر در یک
سخن بخواهیم بدین پرسش
پاسخ ارائه نماییم: برای اینکه
ما هنوز فرهنگ شهری نداریم.
با وصف تعبیر به تاریخی سده
ما هنوز شهر را با کلیت آن
نمی فهمیم و به اصطلاح از
خلال درختها جنگل را نمی بینیم.
به هر صورت در ساختمان شهر

حتی در مناطقی که در ما ستر
پلان ساخته سبز تکا شته شد ه
بود، از یکطرف مردم سخت
نیازمند به اعمار سر پناه پر-
اختند و از سوی دیگر شاروالی
کابل به توزیع زمین برای پروژه
های مختلف دولتی اقدام نمود.
ای کاش صحبت تنها بر سر این
مطلوب بود. دیوا نسالاری تمام
تفصیلات پولی تطبیق پلا -
نهای شهری را صرف عمارت
جدا گانه میسازد که هیچ
برابلم شهری را حل نمیکند،
بلکه پرایلمهای نوینی را برآن
نمی افزاید.

اکنون پلان ۲۶ ساله شد
تک هنوز از درون قنداق ولادت
بیرون نیامده است (!) آیا
مقامات پالیسی ساز ، مالی ،
بروژه سازی ، ساختمانی و
هالی خواهند توانست در
عماهنه کی کار کنند و فاجعه
ملرجهای بی تطبیق ماستر پلان
شهری خاتمه بخشنید. تخصیصات
شهری را در ساختمانهای اسا-
سی ، انجیری ، آبر سانی ،
کانا لیزاسیون ، برق ، شبکه
راهها ، سر سبزی ، پارکها و
ساختمانهای عام المتفعله مصرف
کنند و از اعمار تک تک عمارت
تلی الرغم حرص و هوس های
مردی صرف نظر نمایند ؟
بار ڈنده و صحبت باقی :

هندس شهر ساز شلام-
منی غیرت
مهندس حاجی صاحب نظر-
رادی



اهالی آن نقش اساسی را بازی میکنند. در درازنای بیست و پنجسال نقش مردم به حد اقل در سطح منافع بسیار کوچک و حقیر دیوان سالاران بیرو - کرات کاهاش یافت. بدین سبب عوض آنکه شهری آباد شود، مجموعه دهها به دور هسته آن به وجود آمد، منتها آنچه هرب المثل مشهور «ده کجا و درختان کجا» در مورد آن صدق میکند. دولت گویی از مردم روی گشتانده است و در کمال بی تفاوتی نه اندوه و کوشش آنها را می بیند و نه هم علاقه مندی نشان میدهد که چی گونه شهر آباد (ویران!) میشود. و در مورد فعالیت مردم زحمتکش بین سرپناه که هرجا امکانی به دست میاورند فورا

سازی و خانه سازی وقت کار طرح ماستر پلان جدیدی را ویدست گرفت . تا زمانی که مهندسان روی پلان کار می کردند شهر به زنده گی مستقل و بی سر و سامان خودادامه نمیشد . در سال ۱۳۴۹ ش ماستر پلان جدید پدیدار گردید . استوارد آن چنین بود که پرورش های مغایر پلان بیست و پنج ساله را در روی نقشه جدید تشییت نمود . این ماسترپلان هم مانند آن اولی در گوشه های تعو-

باشد . زیرا این امر نشان دهنده این است که چی کو نه
نیایل پشتون آن عصر بادرک
تر کیب گذشته و حال قانو -
مندی مشتب و منطقی برای
حوال جامعه خویش را آکاها نه
ریاقتند و به سوی فرداح -
کت کردند . این امر استبداد
برای زیست و منطق تکامل
ست : اگر دیالکتیکی یسنجهیم .

(از ص ۳)

به سوی شخصیت خوشحال

اجتماعی فابل سنجش نیست . پس شخصیت را از آسمان به زمین آوردیم و در زمین میان اجتماع حیاتش بخشدیم . لابد اکر اجتماع اید یال ماتند شخصیت نیز اید یال خواه . بود . چون اجتماع دو بعدی است - استعماری و حقیقی - شخصیتها نیز دو بعدی میگردند . یکی آنکه فاعل حفظ امتیاز سیاسی - استعماری است . و دیگر شخصیت مطلوب ، آزاد ، آگاه و مسؤول که حیا تشن با درد و خون و مرگ ، در حرکت به سوی اجتماع اید یال مفهوم میگیرد . که درد و خون پشتوا نه آلت است . یعنی دو بعد شخصیت مطلوب در هو قیمت کنونی ، و حال با همین بعد شخصیت سرخ باخون و درد می زویم ، به سوی شخصیت خوشنحال (۱۹) که تکلیفش را در این میان نیافته است . از دهن خود میگیرد و به پیشا نی دیگری مهر میکند . چرا عاصی شده است ؟ صرف خوانده است : «... به قول داکتر کبیر رنجبر ملت دری زبان (منظور باید تا جیکان باشد .) با گذشته تاریخی و تکا ملی خود ز مینه پیشرفت خلق قبا یل پشتون رافرا هم ساخت . او مینو یسد : در قبایل پشتون افغانستان امر و زی تا تهاجم مفو لها به افغانستان وهند مناسبات اجتماعی ، اقتصادی جامعه او لیمه قبیله یی مسلط بود . در جاییکه ملیتها ی همسایه آنها که عمد تا دری زبانها بودند ،

این مرا حل را هدیه فیصل
پیشست سر گذاشت و در میان
آنها شیوه تو لید پیشرفت
فیودالی حکمفر ما بود ...
شیوه تولید پیشرفته در شیوه
تولید عقبمانده نفوذ کرد
بر آن تائیر وارد کرد ...
وقبایل پشتون از جامعه
قبیله بی بد و ن عبور از
دوران برده‌گی به نظام
فیودالی رسیدند ... «ماهنا مه
میهن ، ش.۸، صد یقی ۱۳۶۸ (۷)

اگر خواننده محترم نرنجد
تر جیع میدهم قبل از ادا مه
یکبار دیگر مطلب فوق را از
نظر بگرداند . زیرا همین
چند سطر از محترم کبیر -
رنجبر که محترم جلال الدین
حد یقی نقل کرده اند ، باعث
آن گردید که آقای خوشناع
(میان لجن فقر ، عقبما نده گی ،
برهنه گی و خون و مرگ و
درد !) یک سلسله قضاوتها را
بنماید و تو هین کند و دشنا م
دهد و دیوانه بخواند و ... ای
کاش دهن می بست و اگر نه
بسته بود . او ل مزه میکرد و
بعد بیرون ش میریخت . اگر
من طرف بودم سلام فرستاده
ونزد خود زمزمه میکردم : آب
سر با لا میرود و قور با غه
شعر میخواند !